

# به سوی شهر پیا هبر (ص)

احمد احمدی بیرجندی



گوشه‌ای از خاطرات فراموش ناشدنی سفر مکه و مدینه در سال گذشته. (ذیحجه

۱۳۹۵ ه.ق.)

سرو نباشد به اعتدال محمد  
در نظر قدر با کمال محمد  
لیله اسری شب وصال محمد  
روز قیامت نگر مجال محمد  
عشق محمد بس است و آل محمد

ماه فرو ماند از جمال محمد  
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست  
وعده دیدار هر کسی به قیامت  
عرصه گیتی مجال همت او نیست  
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی

سعدی

بعد از ظهر روز سه‌شنبه، چهارم آذرماه ۱۳۵۴، از جده بار سفر بر بستیم و با دلی مالا مال از شوق و شادی، به سوی شهر پیامبر بزرگوار اسلام (مدینه‌النبی) به راه افتادیم. می‌بایست فاصله ۴۲۵ کیلومتر، برابر با ۷۱ فرسنگ بین جده و مدینه را طی کنیم. مدینه منوره نزدیک بود؛ و نیز به نیمه‌شب چیزی باقی نمانده. همسفران بین خواب و بیداری در دو اتوبوس آرمیده بودند.

لحظه به لحظه، نور چراغهای اتومبیل‌های مختلف که از جهت مقابل با سرعت در

جاده وسیع آسفالته راه می‌پیموندند، در سقف و بدنه اتوبوس ما می‌تایید؛ اتوبوسهای برگ سفیدی که مخصوص «حاج» آماده شده بود. ماشینها با سرعت سرسام‌آوری از کنار ما می‌گذشتند.

من و دو سه نفر از همسفران بین راه - به جای میوه، هندوانه و پرتقال و موز و... - چون از جای غلیظ عربی، استفاده کرده بودیم، خواب را از چشمانمان ربوده بود! شوق دیدار مدینه، شهر مقدس پیامبر گرامی - ص -، دیار مقدسی که پاک‌ترین بندگان خدا را در آغوش خود فشرده است، آن چنان دل و جان را از وجد و سرور لبریز کرده بود که نه خستگی و نه فرسودگی ده دوازده ساعت اتوبوس نشستن و از جا نجنبیدن محسوس بود و نه بی‌خوابی در مدینه‌الحاج که غرش هواپیماها و جتهای غول‌پیکر، آن به آن، بر زمین می‌نشستند یا از زمین برمی‌خاستند و هر یک از شکم خود بیش از دویست یا سیصد نفر زن و مرد از ملیتهای مختلف را با لباسهای رنگارنگ و چهره‌های سیاه یا سفید، در صفهای منظم بر زمین فرودگاه می‌نهاد و چون عقابی تیزپرواز از زمین برمی‌خاست! نه تنها این صداهای مهیب خواب را از حاجی می‌گرفت بلکه در داخل جمجمه‌اش طنینی دوارانگیز تولید می‌کرد! با این همه بی‌خوابی و انتظار در مسجد امام صادق - ع - در تهران و فرودگاه پایتخت وطن و اعصاب شلاق خورده؛ حالی خوش و شوقی زایدالوصف در خودمان احساس می‌کردیم!

به کجا می‌رفتیم؟ به یرب، به مدینه‌النبی، همان جایی که پیغمبر بزرگوار اسلام نخستین بار قانون اخوت و برادری را در آنجا اجرا کرده بود و روح تازه‌ای در آن شهر دمیده و فضایی محبت‌آمیز فراهم کرده بود. شهری که هنوز بوی دل‌نواز محمدی را در فضای آن می‌توان استشمام کرد و گامهای موقر منجی بزرگ را جای‌جای در کوچه‌های خاک‌آلود آن احساس نمود. در این شهر تاریخی که هسته مرکزی گسترش اسلام در آن پایه‌ریزی شد و از آنجا بود که اسلام سایه هدایت و رحمت بر سر کشورهای دیگر، کشورهای پرتوان و قدرت آن زمان - ایران و روم - گسترده و تخت و تاجهای صاحب قدرتان را سرنگون ساخت و رعب و وحشت در دل‌هایی که لانه شیطان و آشیانه اهریمن بود درافکند.

در کوچه و پس کوچه‌های مدینه هنوز با چشم بصیرت می‌توان اثری از قدمهای مبارک پیغمبر خاتم - ص - و علی - ع - شهسوار اسلام، ابر مرد یگانه روزگار، و گامهای متین فاطمه زهرا - سلام‌الله علیها - دخت گرامی پیغمبر اسلام و دو جوان بهشتی حسن و



حسین - علیهما السلام - و اثر مکتب بزرگ امام جعفر صادق - ع - و حلقه درس شاگردان آن حضرت که پروانهوار بدور آن مشعل معارف جعفری می‌چرخیدند و ناله‌های شبانه حضرت سجاد - ع - و افاضات معنوی حضرت باقر - ع - ، دریای زخار علوم قرآنی را در زلال فضا و جو سیال مدینه، با چشم دل و گوش جان دید و شنید و دهها خاطره شادی آور و یا غم‌انگیز دیگر ...

همین شهر است که با آغوش باز محمد - ص - را - بعد از آن همه آزارهای جان‌گداز خویشان بیگانه‌صفت در مکه - به سوی خود فرا خواند و مقدم مبارکش را به جان پذیرا شد و مهاجران به تبعیت از پیشوای عالیقدر خود، دسته‌دسته از شهر و دیار خویش دست شستند و به آغوش گرم این شهر پناه آوردند و با انصار و برادران مسلمان خود عقد اخوت و برادری بستند. آری در فضای این شهر مقدس بوی عطر گلاب محمدی به مشام جان می‌رسد.

اتوبوس طومار راه را در دل شب تاریک درمی‌نورید و به «مدینه» نزدیک‌تر می‌شد. تاریکی بیابان بی‌فریاد که از هر سو دامن به فضایی وهم‌الود می‌کشید و دراز نای شب تاریک و شعشه نورانیت حرم پاک پیامبر - ص - که امواج تاریخ را پس می‌زد و به ملکوت اعلیٰ پر می‌کشید و همچون برج نوری از زمین به آسمان کشیده می‌شد، تصور ظلمت بت‌پرستی و طلوع نور محمدی - ص - را در آن سرزمین اسرارآمیز پیش نظر نمودار می‌کرد.

گنبد مطهر حرم رسول خدا - ص - که از سنگ یشم سبزرنگی ساخته شده است و به همین جهت به آن «قبة الخضراء» می‌گویند، با گلدسته‌های سپید - غرق در نور - در فرود جاده با جبهه‌ای روشن کم‌کم پیدا شد.

«محدثی» زمزمه آغاز کرد:

بلغ العلیٰ بکماله      کشف الدجیٰ بجماله

حسنت جمیع خصاله      صلُّوا علیه وآله

دیگران نیز با زمزمه‌های شوق‌آمیز و صادقانه او دلها را آماده کردند.

اتوبوس همچنان با سرعت به پیش می‌رفت.

در کناره جاده گاهی گله‌های شتر، پراکنده، با چند عرب بدوی، دیده می‌شدند. آثار شهر

و باغستانها نمودار بود.

نور قوی و روحانیت بی‌نظیر مسجدالنبی که همچون نگینی در میان شهر قرار گرفته،

چشمها را خیره می‌کرد.

همه از خواب پریدند - غوغا و ولوله‌ای برپا شد! - صدای رسای: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ**

**وَأَلِ مُحَمَّدٍ** پی‌درپی به گوش می‌رسید.

هیجان شدید راهِ نفس را گرفته و اشکهای شوق پی‌درپی بر گونه‌ها و رخسارهای گرد گرفته فرو می‌غلطید. اشکی، همراه با شادی و علاقه‌مندی و نیز همراه با شوق زیارتِ مرقد پاک بهترین خلق جهان.

اینجا کجاست؟ و ما در کجاییم؟ در مدینه، شهر هجرت، شهر نشو و نمای اسلام، شهر پیغمبر خدا - ص -؛ شهری که پیغمبر خدا - ص - دوست داشت آن را «مدینه» بنامد. زیرا کلمه «یثرب» نام قدیم مدینه یادآورِ خاطره خوبی نبود. گفته‌اند: «یثرب» مشتق از «ثرب» به معنای «فساد» است و نیز از ماده «تثریب» که آن نیز به معنای «سرزنش» است. در نظر پیغمبر گرامی - ص - یثرب ناخوشایند بود. بدین جهت پس از هجرت نام این شهر به «مدینه» تغییر کرد و این نامی بود که رسول خدا - ص - برای این شهر برگزید و مسلمانان آن را به «مدینه‌النبی» تبدیل کردند و پیغمبر نیز چنین خواست.

گرچه برای این شهر مقدس، هیجده نام دیگر مانند: ارض‌الہجره، قبة‌الاسلام، الحبیبه ذکر کرده‌اند ولی «مدینه‌النبی» و به اختصار، «مدینه» گویی لطف دیگر دارد. از بخت بد و ناشایستگی خود، باور نمی‌داشتم که به این فیض بزرگ نائل شده‌ام. باز دل را تسلی می‌دادم و با خود می‌گفتم:

چه شود که گاهی بدهند راهی به حضورِ شاهی چون گدا را

آری منم که از شهر فرزند پیامبر (مشهدالرضا) کوچ کرده و به عتبه‌بوسی حرم مطهر رسول خدا (جد آن بزرگ امام بر حق) نائل آمده‌ام.

حالتی روحانی بر همه دلها حاکم بود. بعضی جز گریه شوق و اشک ریزان، ترجمانی برای بیان احساسات خود نمی‌یافتند. من هم یکی از آن جمع بودم.

در این لحظات پرارزش، تاریخ اسلام و سیره پیامبر - ص -، همچون تابلویی در برابر چشم دلم در حرکت بود، می‌آمد و می‌گذشت؛ تولد پیامبر - ص -، رفتن به صحرا در دامان حلیمه سعديه، بازگشت به شهر، نوجوانی، جوانی، محمد امین نوه پاک عبدالمطلب که ضرب‌المثل امانت و راستی بود، رفتن به سفر شام با عمویش ابوطالب، برخورد با بحیرای



راهب و پیشگوییهای آن مرد دیرنشین، بازگشت پیروزمندان از سفرهای تجارتي، کناره‌گیری از خلق، رفتن به غارِ حرا، بویژه در ماه رمضان، حالت توجه خاص و انجذاب در برابر عظمت خالق، آشنایی با خدیجه کبری آن بانوی فداکار و مجلل، دلباختگی و علاقه خدیجه نسبت به محمد امین، ازدواج و بعثت رسول خدا - ص - ، پیش‌بینی و دلگرمی ورقة بن نوفل و خبر دادن از حقیقت دعوت محمد و پیش‌بینی آزار قریش برحسب آنچه در عهد عتیق و عهد جدید آمده است. اسلام آوردن خدیجه - س - و علی - ع - در سنین نوجوانی، طعنه‌های ابولهب و ابوسفیان و عتبه و برخی دیگر از ثروتمندان قریش و رفتن از زادگاه خود. جریان شعب ابوطالب، هجرت به حبشه، رفتن به طائف و آن آزارها و سنگ‌زدنها، علنی کردن دعوت با همه سخت‌گیریها، زیاد شدن تعداد مسلمانان، آمادگی برای هجرت به «ارض‌الهمجره» همین شهر عزیز، فداکاری علی - ع - در شب هجرت، رسیدن به مدینه و انتظار پیغمبر - ص - در محل مسجد قبا و پیوستن حضرت علی - ع - به آنها، وارد شدن به شهر مدینه، استقبال کم‌نظیر مردم این شهر از پیغمبر گرامی - ص - ، راه‌افتادن آن حضرت سوار بر شتر در کوجهای مدینه و فرود آمدن در خانه ابویوب انصاری، آن صحابی عالی‌قدر، و دهها نکته دیگر که تاریخ آنها را برای ما با کمال امانت و صداقت ثبت دفتر روزگار کرده است.

همه این مطالب فهرستوار از نظرم گذشت. تسلسل مسائل تاریخی اسلام و تکامل تدریجی دعوت اسلامی در مدت ۲۳ سال و پیشرفت اسلام که دین حق و حقیقت است، توأم با منطق استوار مبتنی بر وحی و مرتبط با تأییدات الهی و مجهز به جهاز ایمان و مسلح به سلاح عقل، قرآن، عدل، شمشیر و...

با آن که ساعت نزدیک به یک بعد از نیمه شب بود، صدای صلوات توأم با هیجان، همه‌مه و صدای اتومبیل‌ها و آمبولانسهای بهداری، اورژانس، بیش از همه آمبولانس کشور لیبی با آمد و شد پی‌درپی خود و صدای مخصوص، باز بودن مغازه‌ها به انتظار حاجی‌هایی که به بهانه خرید از مغازه‌ای به مغازه دیگر وارد می‌شدند و برای گرفتن ضبط صوت و نوار و بلندگو برای زیارت بقیع شتابزده می‌نمودند و بازگشت مردان و زنان مؤمن از حرم مقدس رسول خدا - ص - ، با آن که ساعت ده شب درها بسته و مقل می‌شود، همه و همه حکایت از هیجان عمومی و شوق زیارت آن مرقد پاک و مطاف فرشتگان آسمانی و بوسه‌گاه هفتصد میلیون مسلمان جهان می‌کرد که شبهای اول ورود بود ساعت به دو نزدیک می‌شد که به

مسافرخانه، محل کاروان حاتمی، روبروی باب عبدالمجید، داخل در کوچه‌ای که دوسه‌بار می‌پیچید، رسیدیم و هر دو - سه نفر، برحسب قرار قبلی، در یکی از اتاقها، جا گرفتیم. هر یک تختخوابی را صاحب شدند. هوا بالنسبه گرم بود اما نه به گرمی مکه.

همان شب، با همه خستگی، بعضی و من از آن جمله، اصرار داشتند که به حرم مطهر پیامبر - ص - مشرف شوند، بی‌خبر از این که درهای مسجدالنبی را شبها، ساعت ده، می‌بندند. سرانجام، قرار بر این شد که بامداد، پس از غسل و آمادگی دسته‌جمعی به حرم مطهر مشرف شویم.

در محیطی به نسبت آرام آرمیدیم. شبی فراموش‌ناشدنی بود، با آن که یک ساعت خواب پس از خستگی، بسیار لذت‌بخش و ترمیم‌کننده قواست، با شگفتی بسیار خواب به چشمانم نمی‌آمد، شاید در مجموع یکی دو ساعت خوابیدم و همین کافی بود.

ساعت پنج صبح نماز جماعت گزارده شد و قرار بر این بود که تمام نمازها، در مدت اقامت، به جماعت گزارده شود. برای برخی از دوستان، نماز جماعت تازگی داشت، گرچه به تدریج خو گرفتند و قبل از اقامه نماز، سجاده‌ها را پهن می‌کردند و کم‌کم به این نکته مهم که گفته‌اند: «یدالله مع الجماعة» و نیز به این نکته توجه شد که چرا صاحب شریعت مطهر این همه برای نماز جماعت اهمیت و فضیلت قائل شده و چقدر اجتماع ما در نمازگاه و گزاردن نماز به جماعت برای افراد کاروان از زن و مرد موجب انس و آشنایی و همدردی عملی در امور جاری زندگی و باعث مشاوره در کارها و اطلاع از حال و احوال یکدیگر و دوستی و محبت شده بود و... به طوری که اگر یکی از اعضای کاروان مریض می‌شد بی‌درنگ همه باخبر می‌شدیم و دسته‌جمعی از حالش جو یا می‌شدیم و این احوال‌پرسی تا چه حد در روحیه همسفر ما اثر نیکو بر جای می‌گذارد. پس از هر جماعت، وعظ و موعظه و دعا و پرسش و پاسخ و رفع اشکالات مذهبی درباره مطالب دینی و مناسک - که سخت مورد نیاز بود - مطرح می‌شد. نکته مهمی که همگی در عمل تجربه کردیم، مسأله مهم مساوات و مواسات بود که در صف جماعت و نشستن و برخاستن، هیچکس هیچ نوع امتیازی برای خود نمی‌خواست و نمی‌توانست قائل باشد؛ با آن که از لحاظ دانش و آگاهی و نیز از جهت مشاغل ظاهری دنیوی، بین افراد کاروان تفاوت‌هایی وجود داشت. هر کس هر کجا می‌رسید می‌نشست - صدر و ذیل و تقدّم و تأخّری به هیچ وجه در زندگی چهل روزه ما باهم وجود نداشت و نمی‌توانست



هم وجود داشته باشد. در نتیجه منازعات و گله‌گزاریه‌های معمول بین مردم، هیچگاه در این مدت پیش نیامد. این سفر مقدس برای همهٔ ما کلاس بود؛ کلاسی که درس فضیلت و اخلاق و انسانیت می‌آموخت. افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

بامدادان پس از صرف صبحانه و اندکی معطلی، برای این که همسفران همه آماده شوند، پشت سر پرچمدار که به نوبت عوض می‌شود، به راه افتادیم.

دو کوچهٔ خاکی و باریک بیشتر تا مسجدالنبی فاصله نبود.

به زودی متوجه شدیم که خانهٔ ما بسیار نزدیک به حرم است و این خود توفیقی بزرگ بود و رییس کاروان آن را امتیازی بزرگ به حساب می‌آورد و حق هم داشت.

هوای مدینه، اگرچه آذرمه بود، ولی در حد اعتدال و مایل به سردی بود.

مدینه در مشرق جده و شمال مکه قرار دارد. مدینه از شهرهای قدیمی حجاز است و گویا پس از خراب شدن بیت‌المقدس به دست بخت‌النصر، پادشاه بابل، در قرن ششم قبل از میلاد و رفتن بسیاری از یهودیها بدانجا، رونق گرفته و به صورت شهر درآمد است.

در مدینه، بر خلاف مکه، باغها و نخلستانها و چمنزارها و مراتع زیادی دیده می‌شود. به همین جهت هوای آن از مکه سردتر است و در چمنزارهای اطراف گله‌های گوسفند دیده می‌شود که به چرا مشغولند و در مدینه است که قصابی گوشت گوسفندی می‌توان دید. و در آنجاست که می‌توان با جرأت از گوشت گوسفند استفاده کرد و یقین داشت که گوسفندهای مدینه برخلاف مکه که گوسفندها بیشتر کاغذ و مقوا می‌خورند، علف چریده‌اند!

ورود افراد غیر مسلمان به این دو شهر مقدس ممنوع است، گرچه کالاهای آنها به فراوانی در این دو شهر پیدا می‌شود. عیسوی و یهودی درین شهر اگر در حکم کیمیا نباشد به یقین نایاب است! شاید به همین منظور است که پایتخت سیاسی کشور حجاز را «ریاض» قرار داده‌اند که اگر برای بعضی منظورها غریبها وارد حجاز شوند در جده و ریاض بمانند. شهر مقدس مدینه مانند مکه حرم است و در حریم آن نمی‌توان شکار کرد. حدّ حرم این شهر مقدس دو کوه است که در مشرق و مغرب قرار دارند. فرودگاهش را در چهارده کیلومتری شهر قرار داده‌اند که اگر خلبان یا کارکنان هواپیما غیر مسلمان باشند از حدّ حریم حرم قدم فراتر نگذارند.

با حالت خضوع و احترام هرچه تمامتر در برابر باب جبرئیل که در طرف مشرق حرم مطهر قرار دارد ایستادیم اذن دخول و دعا خوانده شد پاها را برهنه کردیم با گامهای کوتاه در میان انبوه جمعیت وارد مسجدالنبی شدیم، چه عظمت و وسعتی دارد این مسجد عظیم و کم‌نظیر! مساحت آن اکنون ۱۶۳۲۶ متر مربع است.

اگرچه مدینه نزدیک به چهل مسجد دارد ولی از همه مجلل‌تر و باشکوه‌تر همین مسجدالنبی است که در آغوش شهر قرار گرفته.

یکبار شبی که، در ساعت یک بعد از نیمه شب، در حال احرام به مکه و سپس به مسجدالنبی داخل شدیم و بار دیگر آن روز صبح - که سخن از آن می‌رود - به داخل مسجدالنبی راه یافتیم - حالتی به من دست داد که یُدُرک ولا یُوصَف بود. همچون قطره‌ای ضعیف در برابر عظمتی بی‌نظیر آن چنان از خود بیخود شدم که چیزی نمانده بود زیر دست و پاها بیفتم و جان به جان آفرین تسلیم کنم - دست غیبی و تأیید الهی یاری کرد که هستی خود را - وگرچه به کوچکترین حد احساس می‌کردم - همچنان «هست» بماند.

این مسجد عظیم در سال اول هجری قمری به دست مبارک پیامبر - ص - و نظارت شخص شخیص ایشان و کمک مهاجران و انصار و یاری ابرمرد روزگار حضرت علی - ع - با سنگ و گل بنا نهاده شد و کم‌کم در دوره‌های بعد وسعت پیدا کرد و طبق دلخواه خلفای تجمل‌پرست اموی و عباسی زینتها یافت و در آن طلا و نقره به کار رفت. این مسجد در ابتدای بنا از شمال به جنوب ۳۵ متر و از مغرب به مشرق ۳۰ متر عرض داشت و دارای ده ستون ساده از تنهٔ درخت خرما بود و سقف آن از شاخ و برگ درختان پوشیده شده بود. در سال هفتم هجرت این مسجد به دستور پیامبر عالیقدر - ص - به صورت مربع درآمد و آن قسمت اصلی مسجد هنوز هم مشخص است.

در قدیم حجرهٔ مقدس رسول خدا - ص - و فاطمهٔ زهرا - س - دخت گرامی آن حضرت، در کنار مسجد و خارج از آن بوده و به مسجد راه داشته است ولی در زمان ولید بن عبدالملک اموی آن دو حجره را که امام حسن و امام حسین - علیهماالسلام - دو فرزند عزیز پیامبر - ص -، در آن ساکن بوده‌اند برحسب دستور خلیفه به مسجد وصل کردند و آن را از صورت خانه خارج کردند.

مرقد مطهر حضرت رسول خدا - ص - در خانهٔ مسکونی آن حضرت، در جنوب شرقی



مسجد وصل به مسجد قدیم بوده و اکنون به «حجره مطهر» معروف است. طول حجره مطهر ۱۶ متر و عرض آن ۱۵ متر می‌باشد. گنبد خضرا بالای مرقد مطهر بر چهار ستون در چهار طرف حجره مقدسه قرار دارد.

برخی از ستونهای مسجدالنبی و حجره مطهر نامهای به خصوصی دارند که هر اسمی بازگو کننده‌ی خاطره و حادثه‌ی تاریخی است و در حال حاضر ما را مجال بحث آن نیست؛ مانند ستون حنانه (که از دوری پیغمبر ناله‌ها کرده است) و ستون ابی‌لبابه که خود ماجرای دیگری دارد.

در قسمت شمال حجره مطهر، محوطه کوچکی است که حدود یک پله از سطح مسجدالنبی بالاتر است و به نام جایگاه «اصحاب صفه» مشهور است. این سکو مانند، محل زندگی عده‌ای از فداکاران و جان‌بازان راه حق بوه است؛ آنهايي که مصداق «زاهد اللیل و اسدالنهار» بوده‌اند که شبها را به عبادت پروردگار به روز رسانده و روزها را با شمشیر زدن در صف اول لشکر اسلام، از حریم حق و حقیقت دفاع می‌کرده‌اند و نهال نوپای اسلام را با خونهای پاک خود آبیاری کرده‌اند، اینها همان فداکارانی بوده‌اند که وظیفه‌شان در شبانه‌روز ده سیر نان و خرما بود و دیگر هیچ. اما سرمایه‌شان عفت و تقوا، ایمان و فضیلت، شجاعت و رأفت و اعتقاد خلل‌ناپذیر بود. همینها بودند که در صف اول لشکر اسلام همچون کوه پابرجا می‌ایستادند و دستها را به یکدیگر استوار پیوند می‌دادند و صدای آحد آحد آنها در دل‌های تیره کفار رعب و وحشت می‌ریخت. شمشیر می‌زدند، می‌کشتند و کشته می‌شدند. اینها سربازان فداکاری به معنای درست کلمه بودند. اینها کارگران و بناکنندگان نخستین کاخ رفیع و باشکوه اسلام بودند. شبها در همین محل بیتوته می‌کردند و چشم بر حکم و گوش بر فرمان پیامبر گرامی - ص - می‌داشتند.

وقتی در برابر حجره مطهر و خانه فاطمه زهرا - علیها سلام - می‌ایستیم و جایگاه اصحاب صفه را می‌نگریم آرزو می‌کنیم کاش آن خانه‌های به ظاهر مختصر را با همان سنگ و گل ساده و پاک به همان صورت اولیه نگاه می‌داشتند تا بهتر می‌توانستیم تاریخ اسلام را از ابتدای ظهور در این مهبط وحی و خانه‌ای که هر ذره گلش بر تاج قیصران طعنه می‌زد، به چشم ظاهر مشاهده کنیم. اما آنها که طرفدار تجمل بودند و خود نیز دین را فدای تجملات کردند گویا خوش نداشتند که آن سادگی و صفای ظاهری بر جای بماند اگرچه در معنا و در

برابر چشم دل می‌توان آن کیفیت را مجسم کرد، همچون حقیقتِ دین مبین اسلام که تا ابدیت روشنی و پاکی و راستی خود را حفظ می‌کند و گرچه آن را با شاخ و برگ‌های عناد آمیز یا جاهلانه مدنی یا مقداری از انظار دور نگه بدارند. سادگی اسلام در ابتدا با سادگی ظاهر هماهنگ بود. خانه‌هایی گلین، ظرف‌هایی سفالین و رختخوابی از برگ و ریشه‌های گیاهی با شن‌هایی بر کف به جای فرش - اما در معنا رفیع‌تر از هر کاخی که تصور شود. مهبط وحی و جایگاه نزول آیات قرآنی و منزل عفت و پاکی، تقوا و ایمان با همهٔ صداقتها و بی‌پیرایگی‌هایش.

### مرقد مطهر پیامبر - ص -

ضریح مطهر از فولاد ساخته شده و دارای چهار در است، شرطه‌های زرد پوش با شلاق‌ها و چهره‌هایی رعب‌انگیز در اطراف ضریح بی‌رحمانه بر سر مردمی که به قیمت یک بوسه حاضرند جان خود را از دست بدهند، می‌کوبند و ظالمانه می‌کوبند ولی مگر با شلاق خوردن، از بوسیدن ضریح مطهر بزرگمرد جهان می‌توان دست برداشت! اگرچه من با ضعف مزاج و عدم توانایی جسمی چنین کاری نتوانستم کرد ولی حسرت این بوسیدن‌ها همچنان در دلم ماند که از دور می‌نگریستم و آن هلهله و شوق و شعف، اشک از چشمانم سرازیر می‌کرد. بالای سر مرقد مطهر رسول خدا - ص - عمامه‌ای است از زمرد یکپارچه که گویند: میلیاردها تومان ارزش دارد.

در حجرهٔ مطهر از جنوب به شمال ابتدا قبر منور رسول گرامی و سپس قبری متعلق به ابابکر بن ابی‌قحافه و قبر دیگری از عمر بن خطاب و در قسمت شمالی به محاذات مرقد منور رسول گرامی خدا - ص - قبر منور فاطمه زهرا - سلام‌الله علیها - قرار دارد. قبر ابوبکر و عمر هر کدام از قبر منور رسول خدا عقب‌تر و آن دیگری از آن دیگر باز هم عقب‌تر است و صورت پلکانی دارد.

### درهای مسجدالنبی

مسجدالنبی ده در دارد به نامهای: باب جبرئیل، باب النساء، باب عبدالعزیز، باب عثمان، باب عبدالمجید، باب عمر بن خطاب، باب سعود، باب الرحمه، باب ابوبکر و باب‌السلام.



محل اقامت ما در موقعیتی بود که وقتی از کوچه خارج می‌شدیم روبروی «باب عبدالمجید» قرار می‌گرفتیم. معمولاً به طرف چپ، به سوی شارع ابوذر می‌پیچیدیم و سپس از باب جبرئیل داخل می‌شدیم و پس از انجام مراسم زیارت و دعا و نماز، از باب عبدالمجید خارج می‌شدیم و هرگاه تا حدی خلوت می‌شد، از همان باب ورودی به سوی شارع ابوذر و در طرف راست به سوی قبرستان بقیع پیش می‌رفتیم.

### قبرستان بقیع

در آن سال از رفتن به قبرستان بقیع جلوگیری به عمل نمی‌آمد. جز زنها که پشت دیوار می‌مانند تا مردها از زیارت فارغ شوند و به آنها بیبوندند. «بقیع» در لغت به معنای زمین وسیعی است که در آن درختهای فراوان یا ریشه‌های درخت باشد.

این قبرستان در طرف مشرق مدینه واقع است و از مقدس‌ترین قبرستانهایی است که جهان شاهد عظمت آن بوده و هست؛ زیرا این سرزمین مقدس که جز ویرانه‌ای انباشته به خاک نیست و بدون سایبان و بدون چراغ است، اجساد طاهره اهل بیت پیامبر خدا - ص - را در آغوش خاکهای خود گرفته است. کدام سنگین‌دل است که به این قبرستان ویران پای بگذارد و باران اشک بر رخسارش سرازیر نشود؟

در یک محوطه بی‌در و پیکر، به مساحت ۳۲ متر مربع نزدیک به هم چهار نفر از پیشوایان بزرگوار ما آرمیده‌اند؛ حضرت امام حسن، حضرت امام زین‌العابدین، حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق - علیهم‌السلام - رئیس مکتب و مذهب جعفری. آثار ظلم فرقه وهابی که گنبد و بارگاه ائمه - علیهم‌السلام - را درهم کوبیده و آن را به تلّ خاکی بدل کرده‌اند در این قبرستان مشهود است.

در این قبرستان، جز صدای ضجه و شیون و گریه‌های جان‌گداز شیعیان و مسلمانان به گوش نمی‌رسد. در هر کشور و در هر مذهب و آیین که در جهان تصور شود، برای بزرگان خود در حیات و مماتشان عظمتی قائلند و بنای یادبود می‌سازند و یاد آنها را گرمی می‌دارند، جز این فرقه که عواطف بشری و انسانی را زیر پای نهاده و جگرگوشه‌های پیغمبرشان را و دخت گرمی و بزرگوارش را که به روایتی در همین قبرستان مدفون است غریب‌وار و بدون اثر

و آثار در این قبرستان نگه داشته‌اند و حاضر نیستند به منطق انسانی لااقل گوش فرا دارند. غیر از قبور ائمه - علیهم‌السلام - قبر عباس عموی پیغمبر و قبر ابراهیم فرزند ۱۶ ماهه رسول خدا، قبر فاطمه بنت اسد مادر علی - ع -، قبرهای همسران پیغمبر - ص - غیر از قبر خدیجه، که در قبرستان ابوطالب و بنی‌هاشم مدفون می‌باشد، همه در همین سرزمین پاک مدفونند. قبور حضرت زینب و رقیه و ام‌کلثوم، دختران پیغمبر - ص - و نیز قبر منور ام‌البنین مادر حضرت ابوالفضل - ع - و نیز قبر صفیه عمه رسول خدا و قبر حلیمه سعدیه دایه حضرت رسول - ص - و بسیاری از اصحاب و یاران و خویشان پیغمبر بزرگوار اسلام در همین قبرستان به ظاهر مخروبه مدفون می‌باشند. بیشتر زائران این قبرستان مقدس با همه خاک و خار و شنی که در کف راهها ریخته شده است با پای برهنه و با خضوع کامل وارد می‌شوند و زیارت می‌کنند.

چند روز اول اقامت در مدینه منوره برنامه بدین قرار بود که صبحها به حرم مطهر رسول خدا - ص - می‌رفتیم و پس از زیارت و نماز به قبرستان بقیع مشرف می‌شدیم و با اشک و آهی، دل غمدیده را تسکین می‌دادیم و پس از مختصر گشت و گذاری در بازار مدینه به خانه بر می‌گشتیم، شبها نیز عموماً به شنیدن مواعظ و ذکر مصائب اهل بیت - علیهم‌السلام - و در شبهای آخر اقامت، بیشتر به شنیدن مناسک حج که برنامه بعدی ما بود می‌گذشت و حضرات وعاظ با آوردن میزی که سیاهپوش می‌شد، در عمل مناسک را تشریح و توصیف می‌کردند تا اشتباهی در اعمال پیش نیاید.

چند روز آخر اقامت در مدینه - که در مجموع از دوازده روز تجاوز نکرد - به دیدن و زیارت قبرستان أحد و مساجد معروف مدینه رفتیم.

قبرستان أحد در شمال شرقی مدینه به فاصله پنج کیلومتر واقع است. این قبرستان مدفن شهیدان جنگ أحد است. در این جنگ که در سال سوم هجرت پیامبر اتفاق افتاد، حمزه سیدالشهدا و عده‌ای از مسلمانان پاک عقیدت به درجه رفیع شهادت رسیدند و در همین محل به خاک سپرده شدند.

این قبرستان هم مانند قبرستان بقیع، تلّ خاکی است که آن را وهابی‌ها بدین صورت درآورده‌اند. آنجا که قبر مطهر حمزه بن عبدالمطلب قرار دارد و زائران زیارت‌نامه می‌خوانند، با اندکی برجستگی و علامت مختصری که با چند سنگ پهلوی هم مشخص می‌شود، پشت





پنج‌رهه آهنی است که گویا پیشتر در قبرستان بقیع بوده و بعد به اینجا منتقل شده است. روز بعد، به قصد دیدن مساجد معروف مدینه؛ مانند مسجد قبا و ذوقبلتین از خانه خارج شدیم.

مسجد قبا، در چهار کیلومتری جنوب غربی مدینه واقع است. این همان مسجد بزرگی است که سنگ بنای اول آن به دست مبارک پیغمبر بزرگوار - ص - نهاده شد و در همین جا بود که مسلمانان مدینه به استقبال آن حضرت آمدند و آن حضرت تا آمدن حضرت علی - ع - و دخت گرامیش و فاطمه بنت اسد، چند روز در آنجا توقف فرمود و در آن مسجد نماز گزارد. بعدها نیز به علت علاقه زیاد؛ پیغمبر اکرم برای نماز خواندن به این مسجد که (اساس آن بر تقوا)<sup>۱</sup> نهاده شده است از مدینه به این محل نزول اجلال می‌فرمود و نماز می‌گزارد.

مسجد ذوقبلتین؛ در این مسجد دو قبله (دو محراب) برابر هم، شمالی و جنوبی وجود دارد. چون پیغمبر در این مسجد یک نماز را به دو قبله؛ یکی بیت‌المقدس و دیگری کعبه معظمه - خوانده است بدین جهت آن را مسجد ذوقبله می‌گویند. برگشتن قبله از طرف بیت‌المقدس که قبله یهودیان بود به طرف کعبه معظمه در ظهر روز دوشنبه نیمه ماه رجب سال دوم هجرت انجام شد و با آن که دو رکعت نماز ظهر را وجود مقدس پیغمبر خاتم - ص - گزارده بودند بدین صورت وحی نازل شد که:

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...»<sup>۲</sup>  
 «... پس روی خود را به جانب مسجدالحرام بگردان و شما مسلمانان هم هر جا باشید، رویهای خود را سوی آن کنید...»

بدین سبب پیشوای عالیقدر اسلام دو رکعت بعدی نماز ظهر را به طرف کعبه به اتمام رسانید. آنهایی که به دنبال آن بزرگوار نماز می‌گزاردند نیز پیروی از آن حضرت کردند و در نتیجه مردان بجای زنان رفتند و زنان بجای مردان ایستادند و نماز همچنان ادامه یافت.

به این ترتیب به امر خداوند یگانه، مسلمانان دارای قبله مستقلی شدند و از سرزنش و شماتت یهودیان آزاد گشتند.

در أحد هم، که پیشتر از آن سخن گفتیم، چند مسجد کوچک است که بعضی در دامنه کوه و تپه ساخته شده و بسیار ساده و قدیمی به نظر می‌رسد؛ به نامهای مسجد سلمان، مسجد زهرا - س -، مسجد علی - ع -، مسجد فتح و مسجد أحد.

روز دوشنبه دهم آذرماه از مسجد امام علی - ع - و مسجد «غمام» یا «غمامه» دیدن

کردیم. این نکته را هم باید اضافه کنم که در هر یک از این مسجدها دو رکعت نماز تحیت خواندیم. فضیلت و ثواب آن بسیار است و همه این عمل را انجام می‌دهند. «غمام» به معنای «ابر» است و چنان که شنیدیم پیغمبر خدا - ص - روزی که بسیار گرم بوده، در این محل نماز می‌گزارده‌اند، ابری بالای سر آن حضرت سایه‌افکن شده و بعدها آن مسجد را بیادبود آن روز گرم ساخته‌اند و بدین مناسبت آن را «مسجد غمام» نام نهاده‌اند والله العالم.

چیزی که قابل تأسف است و همه جا، بخصوص در مساجد مدینه و حتی مسجدالنبی، احساس می‌شود و موجب ناراحتی هر بیننده را فراهم می‌کند، رعایت نکردن نظافت است. به ویژه که در برابر میدان، روبروی باب‌المجیدیه، تابلوی بزرگی نصب شده و بر آن این عبارت با خط درشت و برجسته نگاشته شده است: «النَّظَافَةُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ مِنْ مَرَاتِبِ الْإِيمَانِ». با این حال کوچه‌های مدینه به علت خاک‌آلود بودن و آشغال و قاذورات و کاغذ و مقواهای باطله که هر جا ریخته شده بود، عبور و مرور را بر عابران مشکل می‌کرد. البته ازدحام جمعیت هم در آن مواقع مزید بر علت بود.

از دیگر جاهایی که زائر را سخت متأثر می‌کند، قبر حضرت عبدالله پدر گرامی رسول خدا است که پرسان پرسان آن را پیدا کردیم. این قبر در کوچه و پس‌کوچه‌های تنگ و باریک مدینه منوره است. مدتی ایستادیم و حالت تأثر همه را فرا گرفته بود، دسته‌دسته مسلمانان می‌آمدند و از این محل که به سرایی مخروبه متصل بود دیدن می‌کردند و اشکی می‌افشانند.

### به سوی کعبه معظمه

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكُّرْجَالاً وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا

مَنَافِعِ لَهُمْ»<sup>۳</sup>

«ای ابراهیم، مردم را به ادای حجّ خانه خدا اعلام کن تا اینکه پیاده یا سواره، بر هر شتر لاغر و مرکب سبکرو، و از هر راه دور و دراز به سوی تو آیند و بهره و سودهای دنیوی و اخروی که برای آنان در حجّ قرار داده شده است، دریابند.»

این ندای ملکوتی است که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن - علیه السلام - را به اعلام انجام دادن حج امر می‌کند؛ از آن زمان که حضرت ابراهیم خلیل - ع - پایه‌های خانه خدا را برافراشت و مردم را به عبادت خدا و پذیرش دعوت حق برای گزاردن حج فراخواند، چهل قرن

می‌گذرد. این دعوت عام را دیگر بار، نزدیک بیست قرن بعد، فرزند بزرگوار حضرت ابراهیم - ع - یعنی حضرت محمد بن عبدالله - ص -، اعلام فرمود و مقررات و مناسک این وظیفه مهم اسلامی و آداب این کنگره بزرگ جهانی را به مسلمانان پاک عقیدت آن زمان و به مسلمانانی که در گستره زمانهای نامعلوم در واپسین روزگاران که دامن به قیام قیامت می‌کشاند، آموخت تا قدر این اجتماع بزرگ را بدانند و برای حل مشکلات خود در گرد این «بیت عتیق» فراهم آیند، پیمانها را استوار کنند، از حال و کار یکدیگر آگاه شوند با وحدت نظر، وحدت عقیده، وحدت قبله، وحدت کتاب و کلمه، در زیر لوای کلمه توحید، در طریق اجرای عدالت با یکدیگر رایزنی کنند و از سودهای مادی و معنوی این سفر روحانی و جسمانی و این مانور نظامی و مذهبی که سلامت روح و جسم را به دنبال دارد به نیکوترین صورت بهره‌مند شوند.

پیامبر گرامی - ص - این فریضه بزرگ را به - امر خداوند - برای تمام کسانی که استطاعت مادی و معنوی دارند فرض قرار داد تا در عمر، دست کم یکبار این دعوت آسمانی را به گوش جان بشنوند و از هر دیار و سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند، چه شرق و چه غرب، از هر کجا و هر جا، به سوی خانه خدا بشتابند؛ «**وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا**»<sup>۴</sup>.

در روزهای آخرین اقامت مدینه، که حجاج بار سفر بر می‌بستند و کاروانی از پی کاروان دیگر عازم مکه معظمه بودند، این آیه و آیات دیگر مربوط به ادای حج در کوچه‌های مدینه با نواهای نافذ و تکان دهنده به گوش می‌رسید، گویی در و دیوار ما را به انجام دادن این فریضه بزرگ و بازگشت به مکه دعوت می‌کرد.

باری، مدت اقامت ما در مدینه منوره به پایان رسیده بود.

ماه حج نزدیک شده و موقع آن رسیده است که خود را برای رفتن به «مکه» آماده

سازیم و بار سفر ببرندیم.

\*\*\*

شب و روز جمعه ۱۴ آذرماه ۱۳۵۴ ه. ش. را در مدینه ماندیم تا بیشترین بهره را از

اقامت در این شهر عزیز و فضای قدسی برده باشیم.

شب شنبه ۱۵ آذر، واپسین روزهای ذیقعد ۱۳۹۴ ه. هیجان عجیبی در کاروان ما

دید می‌شد؛ حالتی بین خوف و رجا بر همه دلها حاکم بود. سرپرست کاروان که خود چند روز

قبل برای تهیه محل اقامت ما به مکه رفته بود، دیگر بار برگشته، شب هنگام اعلام کرد که فردا صبح زود همه آماده حرکت باشند.

جامه‌دانها را همان شب از ما گرفتند تا در کامیونهای مخصوص به مکه حمل شود. سرپرستی کاروان حج اگر سودی مادی و معنوی در بردارد ولی بحق باید اعتراف کرد که مسؤولیتی سنگین و کاری بس شاق و طاقت فرساست. سلیقه‌های مختلف و ذائقه‌های گوناگون را از همه جهت ارضا کردن، حذاقت و مهارتی خاص می‌باید که هر کس مرد میدان عمل نیست.

الحق سرپرست کاروان ما با چند نوبت مسافرت به حجاز و دانستن زبان عربی و آشنایی به ریزه‌کاریهای آن و تجربه چند ساله، فردی ممتاز و شایسته و اهل خبرت و بصیرت شده بود. امتحان کردن و معلومات خواستن از سرپرست کاروان بجای عمل، نه کافی است و نه قابل اعتماد.

به قول سعدی:  
به عمل کار برآید، به سخندانی نیست.

خدا است که برسان آن را پیدا کرد \* \* \*

بامداد پگاه، پس از زیارت حرم مطهر رسول خدا - ص - و ادای دوگانه به درگاه یگانه و زیارت و دعای وداع و اشک و آهی دلپذیر و صفابخش و زیارت قبور بقیع و تودیع با قبور مقدس ائمه بقیع - علیهم السلام - با قلبی شکسته و اشکی ریزان، به محل حرکت کاروان بازگشتیم.

عجب آن که در تاریکی بامداد، در پرتو چراغهای برق مغازه‌ها، چنان ازدحامی است از زن و مرد نمازگزار که جای قدم نهادن در کوچه‌ها نیست. عجب علاقه‌ای دارند حضرات حجاج، به ویژه اهل تسنن از زن و مرد، که نمازها را حتماً به جماعت و در مسجد بگذارند، در تمام کوچه‌ها و حتی پس کوچه‌ها و حتی پس کوچه‌های مسجدالنبی. و عجب فعالیتی می‌کنند کسبه اطراف حرم در فروش کالاهایشان که پیداست در آن ایام با چشمهای بادکرده و قرمز شده، از شدت بی‌خوابی و نداشتن استراحت کافی، گویی می‌خواهند از خرمن کار و کوشش خود بیشترین محصول را بردارند و در باقی سال به جبران مافات، استراحت کافی کنند. بر اثر خستگی و حرصی که در فروش کالاها و مصرف آنها دارند، اعصابشان متشنج و آماده جدال با



مشتری است، به ویژه اگر مشتری جعفری باشد که به زعم آنها موجودی است عجیب! به دست آوردن اتوبوس روباز برای سرپرست کاروان، کار ساده‌ای نبود. شیعه‌ها یا به تعبیر حجازیها جعفری‌ها در اقلیت‌اند. بناچار دوندگی و آشنایابی در آنجا هم لازمه این کار بود؛ زیرا هجوم جمعیت و آمادگی همه افراد کاروان، برای حرکت به سوی کعبه معظمه، کار دستیابی به اتوبوسهای آنچنانی را بسیار سخت کرده بود. سرانجام با راهنمایی صاحب خانه ما در مدینه، که مردی صاحب دفتر و علی الظاهر متنفذ بود، دو اتوبوس فراهم گردید. اما این انتظار بمانند بسیاری دیگر از انتظارها، که در این سفر کم نیست، دامنه‌اش از بامداد به نزدیک ظهر رسید. تشنگی و خستگی بر همه غلبه کرده بود اما برای آنهایی که توجه به این سفر معنوی و روحانی دارند این انتظارها نیز، که خواه ناخواه پیش می‌آید، خالی از لدتی نیست بلکه حداقل مجال تأملی به مسافر درون گرامی دهد که در این سفر باسالکان راه حق، چند منزلی، هم سفر شود. از گرفتاریهای مادی روزانه اندکی برهد و به آیات خداوند در آفاق بنگرد و بداند که برای «انسان» شدن «آدمیزاد» چه برنامه‌هایی از جانب حق به وسیله پیغمبر گرامیش آورده شده که یکی از آنها سفر حج و تأمل در آفاق هستی و نگرستن به شیوه زندگی مردمان در پهنه این جهان پر هیجان پهناور است، با همه اختلاف طبایع و اختلاف رنگها، شکلهای، زندگی‌ها و پراکندگی در گوشه و کنار دنیا، «هدف» یکی است و آن تعالی و ترقی و سیر الی الله و هجرت به سوی حق و رسیدن به کمال است که غایت زندگی می‌باشد و این کمال طلبی با معرفت خدا و پرستش ذات پاکش و طاعتش و عبادتش، که تمرین و ریاضت است در این راه، و پسندیدن و انجام دادن آنچه جانان پسندیده و امر کرده و فرمانبرداری کامل. پس در این راه درد و درمان و وصل و هجران و انتظارها و چشم براه دوختن‌ها همه و همه شیرین و گواراست. درین راه به عشق این وصل که تنها واصلان و شایستگان را حاصل می‌شود. اما من افسوس که با همه امیدی که داشتم و دارم در خود چنین قابلیت‌هایی حس نمی‌کردم و زبان حالم پیوسته گفته سعدی بود در این حکایت که:

«درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید و می‌گفت: یا غفور یا رحیم تو دانی که

از ظلوم جهول چه آید؛

که ندارم به طاعت استظهار

عذر تقصیر خدمت آوردم

عارفان از عبادت استغفار

عاصیان از گناه توبه کنند

عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت.

من بنده امید آورده‌ام نه طاعت و به دریوزه آمدم نه به تجارت، إصنع بی ما أنت أهله

بر در کعبه سائلی دیدم که همی‌گفت ومی‌گروستی خوش

من نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش»<sup>۵</sup>

اگر چه در این ایام با وسائلی که برای حاجیان آماده شده است، جای شکایت نیست بل جای شکر است و سپاس، با وجود این اگر کمترین نا ملائمی روی می‌نمود، با روی باز پذیرا می‌شدیم و نه با پا، که با سر به استقبال آن می‌رفتیم. و من آنجا که پای امتحانی در میان بود با نداشتن طاقت جسمی چنان شوق می‌دوانیدم که یاران هم سفر دچار تعجب و من خود دچار حیرت می‌شدم. از آن جمله زیارت «غارِ حرا» بود که خاک آن عزیز مکان را توتیای دیدگان خود خواستم کرد و اشکی از سر شوق فرو ریختم و زبان حالم در کشش دشوار راه این بود:

هوای کعبه جان می‌داندم به نشاط که خارهای مغیلان حریر می‌آید

به هر حال، در ساعت ۱۱ صبح صدای «الرحیل» بلند شد و هر دو نفر در یک صندلی پهلوی هم نشستیم و زنها در اتوبوسی دیگر به سرپرستی سرپرست کاروان نشستند که دوران مُحرم شدن نزدیک بود و جداسدن از مخدرات لازم!

این نکته را نیز بیفزایم که سرپرست کاروان ما، افزون بر محاسن دیگری که داشت، نقش روحانی کاروان را در موارد بسیاری ایفا می‌کرد که هم اهل مصیبت خوانی بود و هم مرد میدان خوش بزمی ولطیفه‌گویی؛ در این جا نیز حساب خود را جدا کرد و پهلوی راننده عرب زبان قرارگرفت که هم ترجمان خواهشهای مسافران باشد و هم در مسجد شجره آداب مُحرم شدن را به زنها بیاموزد. بقیه افراد کاروان را به روحانیهای دیگر کاروان سپرد که از این لحاظ هم در نعمت بودیم و بدین سان سوی مکه براه افتادیم...

\*\*\*

در دو فرسنگی مدینه محلی است که میقات رسول خدا - ص - در حجه الوداع بوده است. بدین جهت حجاج بیت الله، بویژه آنها که بدین نکته واقف و آگاهند آرزو دارند که وقتی از مدینه به طرف مکه حرکت می‌کنند در «مسجد شجره» که میقات رسول خدا - ص - بوده است، محرم شوند.



ما نیز حوالی ظهر به مسجد شجره رسیدیم و این توفیق رفیق شد که پس از ادای نماز واجب لباسهای عادی را - که نماینده تعینات ظاهری است و به هر حال در این حرم مقدس و حریم پاک باید بدور افکنده شود - از تن بیرون آوردیم و به لباس احرام که دو قطعه پارچه سفید (لنگ وردا) است، محرم شدیم. این مکان مقدس و با فضیلت موقع خاصی دارد. کاروانها یکی پس از دیگری می‌رسند، همه می‌خواهند غسل کنند و یا وضو بگیرند، لباس عوض کنند، جایی برای نماز گزاردن پیدا کنند، در نتیجه ازدحام جمعیت و نوعی شتابزدگی و وحشت دیده می‌شود و این حالت بویژه برای مسافرانی که نخستین بار بدین جا قدم نهاده‌اند، اجتناب ناپذیر است. از شما چه پنهان من هم دچار این هول و هراس و شتابزدگی شده بودم. چند روز بعد، وقتی به مکه رسیدیم و از اعمال عمره و حج فراغت حاصل شد، به سرپرست کاروان گفتم: چه شود که باهم به مسجد شجره برویم و دیگر بار از آن مکان مقدس دیدن کنیم؟!

سرپرست کاروان تصور کرد بنای شوخی و آزاری است! تعجب کرد و گفت: برای چه منظور؟

گفتم: در ازدحام جمعیت و حالت رعب و وحشتی که در خود احساس می‌کردم «کفشها» بهم را در مسجد شجره فراموش کرده‌ام و اکنون پای‌افزار ندارم!

گفت: از این بابت غمی نیست! زیرا سال آینده که به خواست خدا، از آنجا بگذرم، کفشها را خواهم آورد! مگر آن که خدای ناکرده یکی از ابلیس سیرتانی آدمی صورت، آن را بردارد! البته در این امر هیچ تعجیبی نیست؛ زیرا در سرزمین حجاز دست طمع کسی به مال مردم دراز نیست [!] چه، حدود اسلامی را اجرا می‌کنند و در اجرای حدود تعارفی در کار نیست! انگشتان دست سارق را، پس از اثبات سرقت قطع می‌کنند، بگذریم. این ماجرا مرا به یاد جلال آل احمد انداخت که در کتاب «حسی در میقات» می‌نویسد:

«... از کوه پایین می‌آمدم گله به گله از میان بساط حجاج می‌گذشتم که هر کدام در حفاظ خرسنگی تمام روز را از آفتاب محفوظ مانده بودند و حالا آفتابی می‌شدند. در نور ماه و در گرد نوری که از دره برمی‌آمد، سر راهم یکجا بر سرسنگی، یک ساعت مچی دیدم. برجها مانده، بی‌اختیار دولا شدم و برش داشتم، و دو قدمی رفتم. بعد یادم افتاد که کجا هستم و که هستم! برگشتم و ساعت را سر جایش گذاشتم»<sup>۶</sup>. در روایت آمده است که<sup>۷</sup> حضرت

صادق - ع - به هنگام مُحرم شدن، دچار حالت وحشت و اضطراب می‌گردید و رنگ مبارکش تغییر می‌کرد و عقده راه‌گلویش را می‌گرفت، به طوری که یاران و همراهان متوجه می‌شدند و می‌پرسیدند: شما با این جلالت قدر و عظمت مقام چرا چنین حالتی پیدا می‌کنید؟ در جوابشان می‌فرمود: می‌ترسم وقتی پس از تغییر لباس و محرم شدن لبیک بگویم، در پاسخم ندا آید: «لا لبیک» و من شرمنده شوم!

تصور این معانی و مطالب و از سوی دیگر آلودگی و دست تهی بودن از طاعت و دامنی تر از نا فرمانی و عصیان، هر بندهٔ منصفی را وا می‌دارد که دچار دگرگونی حال شود و خود و زندگی‌اش را به فراموشی بسپارد و اگر جز این باشد، نشانهٔ دلبستگی بسیار آن فرداست به دنیا و متعلقات آن. ما نیز چگونه بر خود نلرزیم و دچار هول و هراس نشویم؟

#### جایی که عقاب پر بریزد از پشهٔ لاغری چه خیزد؟!

به مسجد شجره، که میقات است، مسجد «ذو الحلیفه» نیز می‌گویند در باب وجه تسمیه آن گفته‌اند: چون در آن مکان تنها یک درخت بوده، به «شجره» معروف شده است. در حوالی جنوب خراسان هم مواضع زیادی داریم که به نام «یکه درخت» شهرت یافته و بعدها به همان نام مشهور شده‌است و «شجره» نیز چنین جایی بوده است.

دربارهٔ نام دوم آن (ذو الحلیفه) نیز نوشته‌اند که در آنجا آب بوده و گیاهی در داخل آب می‌روییده و «حلفاء» نام داشته است.

به هر حال اکنون مسجد بزرگی در آنجاست که ظاهراً چندان کهنگی ندارد و شبستان و صحنی دارد که بی‌یقین در مکان مسجد شجرهٔ اصلی است که پیامبر عالیقدر اسلام اصل آن را بنا کرده و در آنجا نماز گزارده و محرم شده است و اکنون آن را تو سعه داده اند. علاقهٔ خاص ما و همه به این امر که در مسجد شجره محرم شوند، جز این نیست که اقدام مبارک پیامبر گرمی - ص - را دنبال کنیم و در آن فضای قدسی و سرزمین پاک، در عالم تصور، پیامبر عظیم الشان اسلام را در ذهن مجسم کنیم که در همین موضع از شتر فرود آمد و به لباس احرام ملبس گردید و لبیک گویان به راه افتاد. ما نیز می‌خواستیم از این محیط پاک و فضای با صفا که گامهای حضرت محمد - ص - بر آنجا قرار گرفته، طلب خیر و برکت و قبولی طاعات از پیشگاه کبریایی حق کنیم و به افتخاری بزرگ مفتخر شویم.

بعد از ادای نماز، کفن سپید احرام پوشیدیم. با رنگی که از بی‌رنگی، حکایت می‌کند.





رنگ سپید، رنگ صلح، رنگ فطرت نخستین و رنگ توحید و خدا پرستی است. حاجیها همه لباس سپید می پوشند. رنگهای دیگر و امتیازات و تعینات ظاهری را بیک سو می اندازند. پزشک و مهندس، زارع و کاسب، گله دار و سرمایه دار و کارخانه دار همه و همه در یک صف و با یک رنگ، رو به سوی کعبه مقصود می آورند. این هم نموداری است از صحرای محشر و عالم حشر و نشر.

\* \* \*

همچنانکه تکبیره الاحرام سرآغاز نماز است و نماز بدان منعقد می شود، محرم نیز پس از آن که لباس احرام را پوشید و نیت محرم شدن را نمود، بی درنگ باید با الفاظ صحیح و بویژه با توجه کامل قلب، این سرود آسمانی و آهنگ روح نواز را تکرار کند، باید با تمام وجود حاضر برای گفتن این کلمات مقدس گردد:

«لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ، لَبِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبِيكَ...»

آری با زبان دل می گوید:

«ای خداوند بزرگ به سوی اجرای امر تو روی آوردم و دعوتت را برای ادای فریضه حج اجابت کردم، اینک آماده ام. ای خداوند بزرگ برای تو شریکی نیست. ستایش و نعمت و پادشاهی حقیقی از آن تو است و بس. هان آماده ام، آماده.»

مگر لطف و عنایت خداوند بزرگ کاری بکند و ما را به سوی حقیقت راهبر شود، «او» است که باید با کرم عمیم و لطف شامل خود به ما پاسخ مثبت دهد و قلم عفو بر گناهان ما در کشد. در این حالت بی اختیار اشکها فرو می ریزد و حالت هیجان بر انسان دست می دهد.

\* \* \*

همچنان لبیک گویان به مرکبها بر می آییم و راه مکه را پیش می گیریم. در بلندیها و پستیها، در حالت سوار شدن ها و پیاده شدن ها پس از بیداریها و پس از هر نماز واجب و در موقع برخورد به هم سفران که هر کدام فلسفه خاصی دارد و یادآور حالت احرام است، این کلمات روح نواز به طور جمعی تکرار می شود و تا پیدا شدن خانه های شهر مکه (تلبیه) ادامه پیدا می کند.

\* \* \*

نزدیک غروب آفتاب به «بدر» رسیدیم. این مکان خاطره انگیز را خاطره های تاریخی

پر ارزشی است؛ یادآور «روز بدر» در سال دوم از هجرت است که در آن جا یا در کنار آن، چاهی که «بدر بن قریش» کنده بود، جنگ واقع شد. در این جا هم اکنون قصبه بدر وجود دارد و نیز مسجد عریش که محل دیدبانی پیغمبر مکرم - ص - هنگام فرماندهی در غزوه بدر بود و به یادبود آن روز تاریخی ساخته شده و بر بلندی است. بدر اکنون دهکده بالنسبه بزرگی است که در آن چند صدخانه سنگی بنا شده است. بدر موقعیت خاصی داشته؛ زیرا راه‌های سوریه (شام) و مکه و مدینه در این محل به یکدیگر متصل می‌شده است. سرزمین بدر، محصور در میان کوهها، دشتی است بیضی شکل، که در قسمت شمال غربی اردوگاه مسلمانان قرار داشته و در قسمت جنوب شرقی در کنار راه مکه ابوسفیان و دشمنان اسلام موضع گرفته بوده‌اند و چون برابر دستور اسلام، پس از جنگ می‌بایست کشته شدگان در همان محل مدفون شوند قبرستان شهدای بدر؛ هم اکنون در محلی است که از دور دیده می‌شود و محل لشکر اسلام بوده است. زیارت شهدای بدر خوانده شد و یاد کردیم از آن سربازان رشیدی که تعداد آنها را سیصد نفر ثبت کرده‌اند ولی تعداد کشته‌های دشمنان، بالغ بر هزار نفر بوده و یکصد اسب سوار نیز داشته‌اند.

تاریخ می‌نویسد: در روز بدر مسلمانان فاقد همه وسائل بودند و حتی وسیله نقلیه کافی در اختیار نداشتند؛ زیرا هر دو نفر یا سه نفر دارای یک شتر بودند. ولی قدرت اخلاقی و روحیه قوی مذهبی آنها فوق تصور بوده است. در همین نقطه بود که صف آرای و طرح نقشه جنگی مسلمانان، شب قبل از وقوع جنگ انجام شده بود و پیامبر - ص - با چوبی که در دست داشت صف مسلمانان را منظم فرمود و وظیفه هر یک از فرماندهان را تعیین کرد و رموز جنگی را به سربازان اسلام آموخت، در همین مکان جنگ هول‌انگیز بدر اتفاق افتاد صدای «أحد أحد» سربازان اسلام و ندای «یاخیل الله» در میان همین کوههای تیره رنگ طنین انداز بود. در همین محل بود که قبل از جنگ، پیغمبر - ص - باخدای خویش راز و نیاز می‌کرد. در همین جا و در همان شب بود که دست به دعا برداشت و گفت:

«ای خدای توانا! این جمعیت را حفظ کن! زیرا اگر اینها نابود شوند دیگر کسی وجود نخواهد داشت که تو را پرستش کند.»

شور و وجد مسلمانان مشتاق در آن شب و روز حد و مرزی نداشت. براستی لشکریان جانباز اسلام از مرگ نمی‌هراسیدند. اینان مطمئن بودند که مکیها برای حمایت کاروانشان از

همهٔ وسائل استفاده خواهند کرد و صفوفی از کلیهٔ قوای داوطلب و متحدینشان که دشمنان سرسخت اسلام می‌باشند فراهم خواهند ساخت. بنابراین، طبیعتاً دور شدن از مدینه و به طرف مکه رفتن در نظر بسیاری از آنها مانند این بود که: «به کام مرگ رانده می‌شوند» اما بنا به گواهی تاریخ؛ عشق و شور مسلمانها به حدی بوده است که تصور آن دشوار است. از جمله نوشته‌اند:

«وقتی که رسول خدا - ص - عمیر را که داوطلب خردسالی بود و آمادهٔ جنگ بدر شده بود نپذیرفت، این کودک به طوری نعره کشید که پیغمبر - ص - مجبور شد به او اجازهٔ شرکت در جنگ را بدهد و خوشوقتی و شمع این کودک حدی نداشت و برادر بزرگش سعد بن ابی‌وقاص به او کمک کرد تا بتواند ساز وبرگ پدر را بردارد<sup>۸</sup>. در این سرزمین‌ها و فضاهای پاک است که تاریخ اسلام و سرّ پیشرفت آن دیگر بار در ذهن مجسم می‌شود و آدمی را غرق در شور و هیجان می‌سازد. درود فراوان نثار روح پاک پیامبر بزرگوار اسلام - ص - و سرباز دلاورش حضرت علی - ع - و شهدای عالیقدر اسلام باد که برای نجات بشریت از کفر، جانبازیها کردند و ناهمواریها به جان خریدند تا اسلام نیرو گرفت. باری سرزمین بدر یاد آور چنین خاطراتی است برای مسافران آن سرزمینهای پاک که هنوز هم از خون شهیدان گلگونه است؛ شهیدان چهارده قرن قبل. در بدر استراحت کوتاه و زیارتی کردیم اما با افسوس بسیار وقت آن نداشتیم تا که در این مکان مقدس تاریخی مدتی بمانیم و تأملی کنیم و رخسار بر جای پای آن آزاد مردانی بگذاریم که در جنگ بدر با رشادت شرکت کردند و پیروز شدند و اعمال و رفتار آنها برای تاریخ و مردم جهان سرمشق آزادگی و مروت شد.

نتوانستیم از نزدیک قبور پاک شهدای بدر را بوسه زنیم که پیشاهنگان دین پاک و مقدس اسلام و راهگشای دیگران بودند.

هنوز تا غروب اندکی مانده بود که از بدر رهسپار مکه شدیم.

بعد از صرف صبحانه در مدینه، تا این لحظه که نزدیک غروب بود مجالی برای خوردن غذای حاضری به دست نیامد. غذای آن روز و شب که از بامدادی تا بامداد دیگر به سفر و عمل می‌گذشت، در کیسهٔ پلاستیکی زرد رنگی جاداشت که به دست هر یک از حاجیها، در مدینه، داده بودند. و باید با آن ساخت که راهی دیگر جز آن نبود و چه جای شکوه و شکایت که مطلب اصلی وظایف دیگری بود؟!

هوا تاریک گشته و آسمان عربستان ستاره باران شده بود. در جاده مدینه به مکه نیز وسائل نقلیه با سرعت سرسام آوری در حرکت بودند.

در سفره کیسه مانندمان یک سیب زمینی پخته، یک سیب، یک پرتقال و مقداری نان و پنیر بود. کم کم دستها به کیسه یا بهتر بگویم به سفره رفت تا سد جوعی شود. نماز مغرب و عشا را در منزلی دیگر، که شاید «رابع» یا «ادیمه» و یا «دف» و یا جای دیگری بود و چون شب بود درست ندانستم، خواندیم و به راه افتادیم. هوا سردتر می شد. برای بعضی لباس احرام کافی نبود؛ از جمله من، بنده ضعیف، که پتو را گشودم و بر دوشم انداختم و دیدم بعدها دیگران هم همین کار را کرده بودند... نزدیک نصف شب، چراغهای مکه از دور پیدا شد. عظمت مسجدالحرام واقعاً خیره کننده است. آسمان پر ستاره به زمین نزدیک شده بود. دیده‌ای خدا بین و خداجو می باید که آثار قدرت «او» را بشناسد و به عظمت این پایگاه توحید که به امر خدا و به دست حضرت ابراهیم - ع - پایه ریزی شده است، بفهمد؛

هر زمانی صد بصر می بایدت      هر بصر را صد نظر می بایدت  
تا به هر چشمی نگاهی می کنی      صد تماشای الهی می کنی

\*\*\*

چشمها از پرتو افشانی دور نمای شهر مکه، زادگاه پیامبر گرامی - ص - و پایگاه توحید و خداپرستی، نخستین آموزشگاه پرستش حق، به ویژه نورانیت خاص مسجد الحرام، با آن همه مناره‌های سپید غرق در نور و مأذنه‌ها و هیمنه و شکوه بی مانند آن؛ خیره شده. بر دلها تپشی بی سابقه، لطیف، شوق آمیز، ناشکیبا، خوف آور و پرامید حاکم گردیده است. معبود! این چه حالتی است؟ براستی قلم از توصیف چنین حالتی ناتوان است.

گویی تمام وجودت چشم می شود، چشم دل، دلی پر راز و نیاز، نیازی از ژرفای وجود، نیازی از عمق ضمیر. نیازی از خاستگاه فطرت بشری؛ فطرتی که همیشه نقطه اتکایی می جوید؛ منبع نور و قدرتی لایزال می خواهد که پیش پای فطرتش نهاده شود و پاهای لرزانش را به سوی آن منبع قدرت توان بخشد؛ و او را به سوی «خدا» به سوی بی نهایت بزرگی، به سوی عظمت بی پایان که همه چیز از آن اوست و در اختیار اوست رهبری کند. در این حالت گویی جاذبه عظیمی او را؛ یعنی انسان را همچون کاهی سبک وزن، بل بی وزن، در فضای قدسی کعبه، به سوی «خود» می کشد. در این هنگامه عظیم، بیش از همه «انسان» به

ناتوانی خویش می‌اندیشد، به طغیانها و عصیانهایی که از سر نادانی، به کمک جهالت‌ها، کورباطنی‌ها، کزروبها و اوهام، مرتکب شده است و در این هجرت به سوی «کعبه»، به سوی «قبله»، به سوی «بازگشت» و از «خود» و «خویش» کنده شدن، امید دارد که از آن آلودگیها «خود» را وارهاوند. امیدوار است برای تهذیب وجود و پالایش تن و روان از آن ناپاکیهها و آلودگیها که خود می‌داند و «الله»، پاک شود و به پاکی و طهارت جسم و روح روی آورد. آدمی هنگامی که خود را در آن مطاف عظیم و پرشکوه احساس می‌کند چه اندازه خود را زبون و ناچیز می‌بیند و اگر سهمی اندک از «خودآگاهی» داشته باشد؛ نیک در می‌یابد که چه بیراهه رفته است و اکنون به راهی پای نهاده است که هر قدم او را به هدف، هدف غایی یعنی معرفت حق و وصول به سرمنزل واقعی کمال؛ نزدیکتر می‌سازد و راه را به روشنی از بیراهه باز می‌شناسد و با گوش جان، گویی این زمزمه را می‌شنود که:

«بازاً! بازاً هر آنچه هستی بازآی...»

هر گامی که به کعبه نزدیکتر می‌شود شیفته‌تر و هراسان‌تر و امیدوارتر می‌گردد. «خوف و رجاء» حاکم بر وجود است. البته به قدر معرفتش. چه، سهم هر کس را به قدر معرفتش می‌دهند.

آن کسی که سهمی بیشتر از معرفت حق دارد در همه ذرات وجود «آفتاب معرفت» حق را به چشم دل می‌بیند و «نبض حیات» را برای او و به خاطر او در تپشی عجیب احساس می‌کند. یک لحظه از زمان و یک نقطه از مکان را از حضور «او» تهی احساس نمی‌کند، که: «فی کل شیء له آیه...».

یک ساعت از نیمه شب گذشته بود. به کنار دروازه مکه رسیده بودیم. همه هم سفران محرم بودند. دوستان و همسفران عزیز را عقیده بر این بود که همان لحظه ورود، پس از آمادگی لازم، به سوی مسجد الحرام، برای آغاز اعمال حج و انجام دادن وظایف و فرائض خود برویم. عمره تمتع، طواف، نماز، سعی بین صفا و مروه و تقصیر (کم کردن موی یا ناخن) و خارج شدن از لباس احرام و آمادگی برای حج تمتع.

با همه خستگی راه و بی‌خوابی این «پیشنهاد» را به جان و دل پذیرا شدیم.

در برابر کعبه... ایستادیم. چه می‌بینیم؟

دریایی مواج از جمعیت، در آن ساعت از شب، همه سپید پوش گرداگرد خانه توحید

پروانه‌وار در طواف‌اند. دسته‌های گوناگون با پرچمها و علامتهای خاص خود، برای این که از هم جدا نیفتند و کسی در آن دریای جمعیت گم نشود، در رفت و آمدند. شب و روز در مسجد الحرام تفاوتی ندارد. همه وقت، همه جا، در دل شب یا در گرمای نیمروز، جمعیت موج می‌زند. همه جا غرق در نور است. نوری ظاهر که با چشم می‌بینی، و نوری در باطن که در دالان تاریک تاریخ که با مشعل توحید در دست حضرت ابراهیم - علیه السلام - جلا و نورانیتهای خاص دارد و از آن اعصار دور تا کنون نور را در برابر ظلمت می‌بینی؛ ابراهیم - ع - و نمرود را، محمد - ص - را و ابوجهل و ابو سفیان و ... را. ذرات نور و ذرات فضا و کعبه همه بازگو کننده نور یکتاپرستی و توحید است.

به کعبه می‌اندیشی، کعبه چیست؟ خانه‌ای از سنگ و گل، مکعب ساده و خالی. در اطراف صحنی وسیع پر از مردم، مردم مسلمان، از ملیت‌های مختلف، با رنگها و شکلها و قد و قامت‌های گوناگون، اما همه مسلمان. همه توحید گوی، شیفته عبادت و پرستش حق، روی نیاز بر آستان نهاده و چشم نیاز به سوی کعبه گشوده. با دل‌هایی پر تپش از غیر گسسته و به دوست پیوسته، همه به کعبه چشم دوخته‌اند. در طواف هم متمایل به کعبه‌اند. به سوی همین خانه مکعب خالی، با سنگ‌های سیاه و خشن، با روپوشی سیاه رنگ به رنگ برخی از بندگان خدا، از آفریقا یا جاهای دیگر، که مبادا از رنگ پوست خود احساس حقارتی کنند، کعبه هم‌رنگ آنهاست. در اسلام رنگ مطرح نیست. سیاه و سپید برابر است. دلی سپید همچون برف باید و روحی متعالی و آگاه و دیگر هیچ.

کعبه عظمتی شگفت‌انگیز دارد، شکوهی بی‌مانند. شکوهی از نوع شکوه مردان حق، مردان پولادین حقیقت پرست. شکوهی آمیخته به قدس و پاکی، با حالتی ملکوتی، با هاله‌ای از پرستش خدای یگانه، با تاریخی روشن از زمان آدم - ع - یا بهتر بگوییم از زمان حضرت ابراهیم - ع - تا کنون.

فضای عجیبی دارد کعبه، با هیچ جای عالم قابل قیاس نیست.

پرستشگاه‌های جهان همه چنین‌اند؛ اما کعبه را حال و هوایی دیگر است.

ناله‌ها، ضجه‌ها، تهلیل‌ها، تکبیرها، دعاها، گریه‌ها، وردها، رازها، رمزها، همه و همه در هم آمیخته است.

ناله‌ها و دعا‌هایی که در تمام مدت شبانه‌روز قطع نمی‌شود، با نور درهم می‌آمیزد،

کلمات پاکیزه و نور و آه و ناله‌ها به سوی «او» صعود می‌کنند. که جای آنها در جهان فرودین نیست. پاکی و پاکیزگی به سوی او در حرکت است. باید پاک شد و از چاه طبیعت بدر آمد تا با آن قافله همراه گردید. صعود کرد و بالا رفت و به پایگاه «قرب» نزدیک شد.

در این فضای ملکوتی همه نام «او» و یاد «او» بر زبانها و دلها جاری است.

«او» ست فرمانروای دلها.

این اجتماع عظیم فقط برای اطاعت امر «خدا» شکل گرفته، نه برای هیچ انگیزه دیگر، همه مطیع امرند و سر طاعت و بندگی بر آستان ملکوتیش نهاده‌اند که رشحه‌ای از آن بحر کرم بدانان رسد.

عده‌ای نشسته‌اند، قرآن یا دعا می‌خوانند. دسته‌ای نماز می‌گزارند. گروهی نشسته‌اند،

تنها به کعبه می‌نگرند چون شنیده‌اند که:

«النظر الى الكعبة، البيت الحرام، عبادة».

«نگریستن به کعبه عبادت است.»

گویی می‌خواهند با این نگریستن دل را صفا و جلا دهند.

دل عبرت بین با دیده دل و از روزن دل می‌نگرد، می‌اندیشد، اندیشه کردن نیز خود عبادت است، چه عبادتی بزرگ، که به دل آگاهی دهد، عمق دهد و آن را از آلودگیها و ارهاند و به معبود حقیقی پیوندش زند. به کمال گراید، به نقطه اوج که غایت کوششها و کششهاست، پرکشاید، نزدیک شود و وارهد از پلیدیها و سبکسریها. باشد که رهتوشه‌ای از این سفر روحانی با خود باز آورد و به «انسان» شدن روی آورد؛ «انسانی والا» «خدابین» و «خداترس» و «کمال اندیش» و سرانجام «عاشق حق» «عاشقی سر و جان در راه» در راه دوست باخته.

اما وصف این خانه ساده سنگی را از علی - علیه السلام -، والاترین شاگرد مکتب

پیامبر اکرم - ص - بشنویم که می‌فرماید:

«ألا ترون أن الله، سبحانه، اختبر الأولين من لدن آدم صلوات الله عليه الي

الآخرين من هذا العالم بأحجارٍ لا تضرُّ ولا تسمع، فجعلها بيته الحرام» الذي

جعل الله للناس قياماً...»

آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان پیشینیان را از زمان آدم - که درود و رحمت خدا بر او

باد - تا بازپسین نفر از این جهان آزمایش فرموده به سنگهایی که (کعبه مقدسه از

آنها بناشده) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می‌بیند و نه می‌شنود؛ پس آن سنگها را بیت‌الحرام خود قرار داد؛ خانه ای که آن را برای مردم بر پا گردانید. پس آن را در دشوارترین جاهای زمین - از جهت سنگستان بودن - قرار داد، و کمترین جاهای بلند دنیا از جهت کلوخ و خاک داشتن و تنگ‌ترین دره‌ها که در جانی از زمین واقع گشته است؛ (خانه را قرار داد) بین کوههای ناهموار. و ریگهای نرم و چشمه‌های کم آب و دههای از هم دور که نه شتر آنجا فربه می‌شود و نه اسب و نه گاو و نه گوسفند (چون آب و هوا و گیاه مناسب ندارد) پس آدم - علیه السلام - و فرزندانش را امر فرمود که به جانب آن متوجه شوند و بیت‌الحرام محلی برای سود دادن سفرها و مقصدی برای انداختن بارهاشان گردید (بعلاوه سود اخروی که بر اثر بجا آوردن فریضه حج می‌برند سود دنیوی هم در بردارد) میوه‌های دلها به آن خانه فرود می‌آید (اهل دل آنجا گرد آمده و از یکدیگر سود معنوی به دست می‌آورند) از بیابانهای بی‌آب و گیاه دور از آبادی و از بلندیهای دره‌های تیز و سراشیب، و از جزیره‌های دریاها که (بر اثر احاطه دریا به آنها از قطعات دیگر زمین) جدا شده است (از راههای دور و دراز کوچ کرده باسختی بسیار به آنجا می‌رسند) تا این که دوشهای خود را باخضوع و فروتنی هرچه تمامتر (در سعی و طواف) می‌جنبانند؛ در اطراف (خانه) تهلیل (لا اله الا الله) می‌گویند و بر پاهایشان هروله می‌کنند در حالی که برای رضای خدا ژولیده مو و غبار آلوده روی هستند؛ جامه‌هاشان را پشت سر انداخته‌اند...

خداوند آنان را بدین عمل امتحان و آزمایش می‌کند؛ آزمایشی بزرگ و سخت و آشکار و کامل که آن را سبب دریافت رحمت و رسیدن به بهشت گردانیده‌است...»

سپس می‌فرماید:

**«ولو أراد، سبحانه، أن يضع بيته الحرام ومشاعره العظام بين جنات وأنهار وسهل وقرار جم الأشجار، داني الثمار، ملتف البني، متصل القرى، بين بزة سمراء وروضة خضراء وأرياف محدقة وعراض مفدقة ورياض ناضرة وطرق عامرة لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء...»**

«اگر خداوند سبحان می‌خواست خانه محترم و عبادتگاههای بزرگ خویش را بین باغها و جویها و زمینهای نرم و هموار با درختهای بسیار و با میوه‌های در دسترس و ساختمانهای بهم پیوسته و روستاهای نزدیک بهم و بین گندمهای سرخ‌گونه و مرغزارهای سبز و خرم و زمینهای پرگیاه بستان‌دار و کشتزارهای تازه و شاداب و راههای آباد قرار دهد، مقدار پاداش را به تناسب کمی و سادگی آزمایش اندک می‌گردانید»<sup>۹</sup>



پس بنای کار بر آزمایش بوده است، آزمایشی دشوار و مصالحتی که بندگان را شایسته است در فلسفه وضع این «بیت عتیق» و مناسک و مراسم پر رمز و راز آن نیک بیندیشند تا ثمرات نیکو از این سفر روحانی بگیرند که ثمره‌ها بسیار است و درسهایی بس آموزنده در این مکتب. حج زیباترین و استوارترین جلوه همبستگی بشری و اسلامی را در پیش چشم مجسم می‌دارد. سفری که تنها برای خداوند و به امر خداوند انسان انجام می‌دهد و چه لذت بخش است وقتی خود را تسلیم امر پروردگار می‌سازد و می‌فهمد تنها عاملی که او را بدینجا کشانده است عشق بوده؛ آنهم عشق متعالی، خدایی، وارسته از تمام تعلقات و تعینات مادی و دل‌بستگی‌های ظاهری.

نکته‌ای که در این جا از کلمات درر بار حضرت علی - ع - مظهر عدالت انسانی، به ذهن می‌رسد؛ این است که پیشوایان بزرگوار ما با دلی روشن و قلبی آگاه آنچه در آینده واقع خواهد شد یا به اذهان خواهد رسید، چه نیک و بجا پیش بینی می‌کرده‌اند و به اصطلاح پاسخ سؤال مقدر را پیشاپیش، در سخنان حکمت آموز خود؛ می‌آورده‌اند.

دوستی آگاه نقل می‌کرد که در سفر عمره، جوانی از دیار فرنگ به مکه آمده بود و از جمله نکاتی که به عنوان ایراد و اشکال بر زبان می‌آورد این بود که می‌گفت: چرا کعبه در چنین سنگستانی بی‌آب و علف پایه‌گذاری شده‌است؟!

و چراهای دیگر که برخی ناشی از ندانستن فلسفه اعمال و «سمله‌ها»ی خاص مناسک بود که هر یک باز گو کننده حوادثی بس عظیم و آموزنده است؛ و بعضی دیگر نکته و نکته‌هایی بود که به استناد همین خطبه شریفه «قاصه» جوابش گفتم و قانع شد.

من خود در حین اقامت در مکه یا مدینه، وقتی به رفتار برخی از همسفران عزیز توجه می‌کردم و در حال خود نیز تأملی می‌نمودم با خود می‌گفتم:

از آن زمانها که حجاج بر شتران لاغر شکیبا و پویندگان کند سیر، از اقصی نقاط جهان به سوی «کعبه» می‌آمدند، گرماها و سرماها، طوفانها و کولاکها، تابشهای بی‌امان خورشید که تن و جان آنها را به التهاب و تب و تاب می‌انداخت و ریگهای روان بیابانهای فقر پر رمل که بیم نابودی، هر آن قافله را تهدید می‌کرد و مرحله به مرحله - که از چهار یا پنج فرسنگ راه تجاوز نمی‌کرد - بار می‌افکندند و دیگر بار رواحل را با بارهای سنگین که به اضطراب می‌کشیدند گرانبار می‌نمودند و هرگاه از دور چشمان خسته‌شان به درختی و یا نخیلی یا چشمه آبی و

واحه‌ای می‌افتاد، نور شادی و امید در دیدگان‌شان می‌درخشید و گاه سفرشان یک سال - کمی بیشتر یا کمتر - به درازا می‌کشید؛ زمانی دچار حرامیان و راه زنان می‌شدند، گاهی به امراض جان اوبار دچار می‌گردیدند، و این همه را به شوق دیدار کعبه، به جان تحمل می‌کردند و خارهای مغیلان را در زیر پای تصمیم و ایمان خود چون پرنیان می‌پنداشتند؛ کجا رفتند؟ آنها چه حالی داشتند؟ چه توجهی، چه شوقی و چه کششی آنها را بدان زادگاه توحید و خداپرستی می‌کشاند؟ جز ایمان و اعتقاد راستین؟ انصاف دهید.

اما امروز، من مسافر بیت الله و دیگر حاجیان در این روزگار با راحت‌ترین وسائل ممکن، در سه ساعت از تهران - حتی از شهر خود - به جده پرواز می‌کنم و از جده به مدینه در یکی دو ساعت، آسوده می‌روم و در آسایشگاه‌های راحتی که از پیش برایم آماده شده است می‌آرامم. سفره غذا را دیگران می‌گسترند، غذای مطبوع را آشپز فراهم کرده است. وقتی با همسفران در کنار سفره می‌نشینیم و چلومرغ و شیرین‌پلو و اگر حاجی هوس کرد، چلوکباب و جوجه کباب هم برای ما آماده می‌کنند و ما تنها زحمت خوردن را به خود می‌دهیم! بعد از غذای چرب و نرم موز و پرتقال و سیب و آبمیوه و انواع نوشیدنیهای خنک دیگر به دستمان می‌دهند، سپس در رختخوابی تمیز و راحت می‌آساییم از حمام گرم و سرد - به دلخواه - استفاده می‌کنیم و کمترین غباری را که بر تن و سرمان احیاناً نشسته است، هر ساعت می‌شوئیم و خستگی را از تن دور می‌سازیم، همه جا تحت مراقبت کاروان دارانیم همه جا تحت نظر بهترین پزشکان متخصص و داروهای شفاف‌بخشیم؛ و هیچگونه بیماری در خود احساس نمی‌کنیم. راحت می‌رویم و آسوده برمی‌گردیم. باخود می‌گوییم: انصاف را، اجر من و ارزش عمل من با آن کسان که بادیه پیموده و جان در خطرها نهاده و رنج راه تحمل کرده‌اند؛ برابر است؟ با این همه آیا سزاوار است باز هم زبان به شکوه و شکایت بگشاییم؟!

و شکر این همه نعمت نگوییم و از معنا و مفهوم این سفر مقدس بی‌خبر بمانم؟! با این امکانات و موجبات راحت، آیا سخن مولی الموالی حضرت علی بن ابیطالب - علیه السلام - که می‌فرمود: «... لکان صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء...» درباره من صادق نیست؟ چه بگوییم؟! در این جا جز عنایت حق و لطف بی‌پایان خداوند جلیل، چیز دیگر نمی‌تواند دستگیرمان باشد. جز شکر و سپاس الطاف بی‌پایانش گفتن و سر بر آستان ملکوتیش نهادن، راهی دیگر هست؟ لا والله، کاش این همه امکانات و وسایل آسایش

ما را دیگر بار به طغیان و عصیان نکشاند و از شکر منعم ذو الجلال باز ندارد و به چاره غرورمان نیفکند.

اما مسجد الحرام و صحن عظیمی که از چهار جانب با شبستانهای عظیم و رواقهای رفیع و گلدسته‌های با شکوه که چشم هر بیننده را به خود می‌کشد و او را به حیرتی بی‌مانند فرو می‌برد. چگونه است؟ اجازه دهید در این مقام با زبان ارقام و اعداد سخن بگوییم. چاره چیست؟ گاهی زبان ارقام روشن و گویاتر است:

مسجد الحرام اکنون بیش از ۱۶۰ هزار متر مربع مساحت دارد و سیصد هزار جمعیت را می‌تواند، در آن واحد، در هنگام گزاردن نمازهای پنجگانه، در خود جای دهد. هنگامی که صدای «الله اکبر» از مأذنه‌ها به گوش می‌رسد، بیش از پانصد هزار نفر در داخل و خارج مسجدالحرام، به نماز می‌ایستند. همه رو به یک نقطه؛ کعبه معظمه. اینجاست که شکوه نماز را با تمام وجود می‌توان احساس کرد. اینجاست که عظمت دین اسلام و عظمت دعوت آن کودک یتیم را می‌توان درک نمود که با صدایی رسا فریاد برآورد:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا.»

و اسلام را، در آغاز، در همین شهر، بطور پنهانی بر اهل و عشیره و بعدها بر نزدیکان و دلباختگان عرضه کرد و تعداد مسلمانان، در آن هنگام، از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد. اکنون پنج نوبت صدای اذان، صدای «الله اکبر» ندای روشن «أشهد أن محمداً رسول الله» فضا را می‌شکافد و بر بال امواج برق می‌نشیند و به گوش هفتصد میلیون مردم مسلمان جهان می‌رسد. دلها را متوجه مبدأ هستی و خالق کائنات می‌نماید. همه عقد نماز می‌بندند و روی به سوی همین خانه ساده از سنگ و گل ساخته شده، می‌آورند.

این خانه ساده که این همه جذابیت و این همه روحانیت دارد همراه این نداها تا دامنه قیامت بر پای خواهد بود. چه این خانه را خداوند بزرگ پاسدار است. همین خانه است که از مراحل وحشتناک گذشته و بعد از چهار هزار سال همچنان رونق و صفای خود را حفظ کرده است. همین خانه است که حمله پیل سواران ابرهه و تعصب قحطانیان و دوران جاهلیت و بت پرستی اعراب و منجنیق‌های کینه توزانه یزید و آتش گیرانه‌های ابن زبیر و حجاج و دشمنی یهودیان و نفاق عیسویان متعصب و دشمنان سرسخت را همه و همه پشت سر نهاده است و همچنان سرفراشته و سربلند مانده است و هزاران مسجد و معبد دیگر از این خانه

همچون جویبارهای زلال جدا شده و در گوشه و کنار جهان به صورت عبادتگاه مسلمانان باقی مانده است، در قلب شهرهای اروپا و آمریکا و شرق و غرب عالم همچنان این معابد خدا پرستی معمور و آبادان مانده و خواهد ماند و از مأذنه‌های آنها ندای «الله اکبر» و «أشهد أن محمداً رسول الله» شنیده خواهد شد.

عجبا که از کاخهای نم‌رود و بهشت شداد و فرعون و حدائق سبعة معلّقه و کاخ سبز معاویه و قصرها و دارالعمارة یزید پلید اثری بر جای نیست. چه، خانه حقیقت و خانه توحید خراب شدنی نیست. و خانه ظالم همیشه ویران است.

مسجد الحرام، این مسجد عظیم ۲۴ در دارد؛ پنج در از طرف مشرق، هشت در از سوی شمال، چهار در در مغرب و هفت در به سوی جنوب.

هفت گلدسته بزرگ که ارتفاع آنها از سطح مسجد الحرام نود متر است، در چهار گوشه و اطراف ساخته شده است.

نوشته‌اند: این مسجد عظیم در زمان پیامبر گرامی - ص - دیوار نداشته و خانه‌های مردم تا نزدیک محل مطاف پیش آمده بوده است. مأذنه‌ای در زمان پیغمبر - ص - وجود نداشته. صدای روحنواز بلال حبشی مؤذن محبوب رسول خدا - ص - بعد از فتح مکه، از پشت بام کعبه به گوش مشتاقان می‌رسیده است.

در هر نقطه‌ای از نقاط مسجد الحرام جایگاه گامهای مبارک رسول گرامی را با چشم دل می‌توان دید که چه سان وارد کعبه شد و با شتر طواف فرمود و سپس آن محیط مقدس و یادگار توحید را از لوث وجود بتها پاک کرد و آن را با آب زمزم شستشو داد که دیگر در آن فضای قدسی نامی از بت و بت پرستی بر جای نماند.

اکنون چند سالی است که افتخار شستشوی خانه کعبه نصیب کشور شیعه نشین ما ایران می‌گردد که آن را هر سال در ذیحجه با گلاب و عطر کاشان شستشو می‌دهند. این که گفتیم: نشانه‌های قدرت لایزال خداوند در هر گوشه و کنار خانه کعبه نمودار است؛ نکته‌ای است که قرآن کریم بدان ناطق است بدین صورت:

«فیه آیات بینات مقام ابراهیم»<sup>۱۰</sup> در این خانه مقدس و مطاف عالم اسلام، نشانه‌های روشن است؛ از آن جمله جایگاه عبادت حضرت ابراهیم - ع - است. و این همان جایگاه مقدسی است که در سمت راست و یا چپ و یا عقب آن نماز طواف، پس از انجام عمل طواف، گزارده می‌شود. و باز قرآن به منطوق این امر ناطق است،



در جای دیگر، بدین سان: «واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی»؛<sup>۱۱</sup> (مقام ابراهیم را جایگاه نماز گزاردن گیرید.)

حجرالاسود که آغاز طواف از محاذی آن آغاز می‌شود، مکان مقدسی است که صفوف طواف کنندگان در آنجا سخت فشرده‌تر می‌شود و صدای «الله اکبر» و بلند کردن دست به علامت استلام، برای آنها که نمی‌توانند به فیض بزرگ تقبیل حجر نائل آیند، دلها را به تب و تاب می‌اندازد.

حجرالاسود سنگ کبود رنگ بیضی شکلی است که بر بدنه کعبه به بلندی یک متر و نیم از سطح مسجد نصب شده. این سنگ مقدس را حضرت ابراهیم خلیل الرحمن - ع - برای این که مبدأ طواف روشن باشد و اختلاف در هیچ چیز - در اعمال و مناسک حج - پیش نیاید در اینجا نهاده است. می‌گفتند که: این سنگ از آب سبکتر است شاید به علت خلل و فرجی که در آن است. این سنگ سیاه را داستان‌هایی است بس دلکش و مفصل. بعضی آن را آسمانی، برخی بهشتی و گروهی نیز آن را آورده شده از کوه می‌دانند.

در فضیلت این سنگ، تنها این حدیث را نقل می‌کنم و خواننده عزیز را به کتب مشروح‌تر حواله می‌دهم که جوینده یابنده است:

از حضرت رسول مکرم - ص - نقل شده است که فرمود:

«الحجر الاسود یمین الله فی أرضه یصافح بها عباده المؤمنین»؛ (حجر الاسود دست راست خدا بر زمین است که به واسطه آن خداوند با بندگان مؤمن مصافحه می‌کند.)

گروهی راستین حق بااستلام و تقبیل این سنگ مقدس که یادگار چهار هزار سال قبل - در سر آغاز نشردین حنیف و یکتاپرستی - بوسیله حضرت ابراهیم خلیل - ع - است؛ پیمان ایمان و عهد و میثاق خداپرستی و ستایش پروردگار عالم را به این عمل تجدید و تحکیم می‌کند. و این سنگ بر این پیمان واسطه و گواه است و بی‌سبب نیست که طواف کننده و استلام کننده حجر بانکسار و خضوع هر چه تمامتر به درگاه حق می‌نالد و از سر صدق می‌گوید:

«اللهم أمانتی أذیتها و میثاقی تعادته لتشهد لی بالمؤافاة»

و بدین طریق سنگ مقدس را بر ادای امانت و پیمان خود گواه می‌گیرد.

در چهار گوشه کعبه چهار رکن است: رکن اسود یا رکن عراقی از جهت مجاورت با

حجرالاسود و رو به سوی کشور عراق بودن.

رکن شامی، سمت حجر اسماعیل، به جهت روبرویی با کشور شام در جهت شمال.

رکن غربی، در سمت دیگر حجر اسماعیل، برابر با کشور مصر در مغرب.

رکن یمانی، در زاویه جنوبی، مقابل کشور یمن.

طواف کنندگان، از رکن میانی که به سوی رکن اسود یا حجرالاسود نزدیک می‌شوند هیچان شگفت‌آوری دارند که هر بیننده را بی‌تاب می‌کند؛ از اینجا به بعد است که ازدحام فوق‌العاده برای نزدیک شدن به حجرالاسود پیش می‌آید و باید دست از جان شست یا نیروی بسیار زیادی داشت که در بین آن چنان صفی و ازدحامی، در زیر باران درنه‌های شرطه‌ها که پی در پی فرو می‌بارد! خود را به حجر رسانید این است که بسیاری بیشتر به ذکر «الله اکبر» و بلند کردن دست و متوجه شدن به آن و اظهار پیمان و تعاهد میثاق؛ به استلام بسنده می‌کنند و می‌گذرند که جای توقف نیست، مگر در واقع خاص، غیر از زمان حج و عمره تمتع.

فاصله بین در خانه کعبه و حجر الاسود را ملتزم یا حطیم می‌گویند. دیوار پشت در خانه کعبه، بین رکن یمانی و غربی را، مستجار می‌نامند؛ که در آنجا می‌توان لحظه‌ای لذت و شیرین را سر بر دیوار کعبه ایستاد و اشک بارید و از اشک ریختن لذتی برد و حالتی پیدا کرد که دل سخت شده قسی؛ سخت بدین اشکها و ناله‌های از دل برخاسته، نیازمند است. چه لذتی دارد آن احوال و آن حال و هوایی که در آن، خودت می‌دانی چه می‌گویی و خدایت که سمیع و بصیر است به حال تو. بنده گنهکار را می‌داند که چه می‌گویی و نیک در می‌یابد و می‌شنود؛ به هر زبانی، به هر لهجه‌ای که سخن گویی و راز و نیاز کنی. بگذرم که این حدیث را سررشته دراز است. در پی این دیوار؛ یعنی مستجار - که گویی پناهگاه گنهکاران است - حالتها دیدم از سپید و سیاه مردم؛ از سودانی و افغانی که عجیب است.

در سمت شمال کعبه دیواری از سنگ مرمر به شکل نیم دایره ساخته شده است که دو سر قوس این دیوار تا دیوار کعبه دو متر فاصله دارد، همین جا را «حجر اسماعیل» یعنی پناه یا دامن اسماعیل - ع - می‌گویند؛ و حجاج می‌توانند از این دو راهرو به حجر اسماعیل وارد شوند. در این محل مقدس ازدحام زیادی است؛ همه می‌خواهند پس از طواف به حجر وارد شوند و زیر ناودان طلا نمازگزارند، دعا و راز و نیاز کنند. نماز در این محل فضیلت‌ها دارد. حضرت اسماعیل - ع - و مادر مکرمه‌اش هاجر و به قولی هفتاد پیغمبر از پیامبران الهی در

همین مکان مقدس مدفونند.

بعضی را عقیده بر این است که حضرت هاجر در داخل خانه کعبه دفن شده است. والله العالم. مگر در همین مکان مقدس نبود که حضرت حمزه سیدالشهدا عموی گرامی پیغمبر - ص - حضرت رسول مکرم - ص - را - پس از اطلاع از آزار و اذیت قریش به وجود مقدسش - در همین نقطه در حال عبادت و راز و نیاز با خالق خویش یافت و سخت شادمان شد. مگر در همین حجر اسماعیل نبود که حضرت حمزه پس از مختصر گفتگویی به برادر زاده گرامیش ایمان آورد و آن حضرت را با بازوان نیرومند خود در آغوش مهر و حمایت فشرد و به اسلام توان تازه‌ای بخشید.

باری این جایگاه مقدس از خاطره انگیزترین نقاط مکه معظمه و بخصوص مسجدالحرام است و کدام سنگ و گلی است که در خود خاطره‌هایی از این دست حفظ نکرده باشد. این سنگهای تیره همه با خاطره‌هایی روشن از تاریخ اسلام در آمیخته است و با ما سخن می‌گویند.

خواننده عزیز! هر چه می‌کوشم سخن کوتاه کنم - و این رشته سخنها را بگسلم - که اگر سودی ندهد، ملالی نیفزاید. گویی ممکن نیست. و اما چاره چیست؟ می‌اندیشم که شاید خواننده عزیز و مشتاق را، این نوشته‌ها، به زیارت «کعبه» بر انگیزد و خواننده از حج بازگشته و این عوالم را گذرانده، لا اقل، این سخنان در هم و آشفته، تجدید خاطره‌ای باشد مغتنم - سخن از سخن می‌زاید و سیل یادها و خاطره‌ها بی‌اختیار بر صحنه روشن و نیم روشن ذهن می‌آید و از نوک خامه بر صفحه کاغذ نقش می‌بندد.

اگر این یادها سودی ندهد و یا خدای ناخواسته ملالی پدید آورد، آن را گناه و قصور من خواهید دانست نه موضوع که سخت ارزشمند و متعالی است. بهر حال پوزشم را کریمانه خواهید پذیرفت.

خدایا! دل‌های ما را به نور معرفت روشن کن؛ چنان که «بیت» خود را از پس چهل قرن، بل بیشتر، از دست حوادث روزگار و تصاریف ایام نگهداشته‌ای، دینت را نیز بر پای دار و نیرومندبدار، قلبهای مسلمانان را نیز در پرتو نور قرآنت گرم و پذیرنده محبت و نزدیک به یگدیگر قرارده! تا این سنت دیرین و این کنگره بزرگ اسلامی، هر سال پر رونق‌تر، شاداب‌تر و سرشارتر شود و پرتوی از آن بر دل‌های به ظاهر دور از آن، و در معنا نزدیک بدان بتابد و

منافع مادی و معنوی آن همگان را شامل شود. چه، رسول بزرگوارت - ص - وعده فرموده است که: «لایزال الدین قائماً ما قامت الکعبة.»  
 وچنین بوده و چنین خواهد بود. ان شاء الله. ۱۲

● پی نوشتها:

- ۱ - اشاره است به آیه شریفه «لا تُثمّ فیہ ابدأً لمسجدُ أُسس علی التّقوی من اؤل یوم أحقّ أن تقوم فیہ» توبه: ۱۰۸
- ۲ - بقره: ۱۴۴
- ۳ - سوره حج: ۲۷.
- ۴ - آل عمران: ۹۷.
- ۵ - گلستان، باب دوم، حکایت دوم.
- ۶ - جلال آل احمد، خسی در میقات، ص ۱۴۲
- ۷ - بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶.
- ۸ - دکتر محمد حمیدالله، «رسول اکرم - ص - در میدان جنگ»، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۴۸
- ۹ - نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه قاصعه، صفحه ۷۶۶
- ۱۰ - آل عمران: ۹۷
- ۱۱ - بقره: ۱۲۵
- ۱۲ - در نوشتن این خاطرات آنجا که سخن از ابعاد و ارقام رفته از کتاب «احکام حج و اسرار آن» تألیف جناب سرهنگ حسن بیگلری بهره برده‌ام.